

مصاحبه با نصرت‌الله خازني رئيس دفتر دكتور مصدق

جناب آقاي خازني شما كه به عنوان رئيس دفتر دكتور مصدق تا آخرين روز زمامداري ايشان از نزديك شاهد حوادث آن دوران بوديد، چه نظري در مورد وقايع روزهاي 25 تا 28 مرداد 1332 داريد؟

عرض كنم كه عزل دكتور مصدق از سمت نخست‌وزيري در 25 مرداد 1332 بدون ترديد با موافقت آمريكا صورت گرفت. ژنرال شوارتسكف و هندرسون سفير آمريكا در ايران كاملاً در جريان بودند. هندرسون در ملاقات و مذاكره با دكتور مصدق خيلي سعي كرد ايشان را در پذيرفتن فرمان عزل متقاعد كند اما نتيجه‌اي نگرفت. واقعيّت اين بود كه مقامهاي آمريكا دقيقاً محاسبه نكرده بودند كه از كجا شروع كنند و به كجا ختم كند. دكتور مصدق با استناد به اينكه اين فرمان قانوني نيست و شاه حق ندارد بدون رأي مجلس او را از سمت نخست‌وزيري بركنار كند با پيشنهاد هندرسون مخالفت كرد

پس از اين، هندرسون دو بار علي پاشا صالح را خدمت دكتور مصدق فرستاد تا بلكه او بتواند كاري كند، ولي باز هم دكتور مصدق زير بار نرفت و فرمان عزل را تأييد نكرد. زماني كه نصيري فرمان عزل دكتور مصدق را آورد سرتيپ ممتاز رفت و فرمان را از نصيري گرفت و آورد تسليم من كرد و من هم آن را به دكتور مصدق نشان دادم و به ايشان گفتم: آقا ببينيد، اينها از شاه سفيد مهره گرفته‌اند. دكتور مصدق اولين حرفي كه فرمود اين بود كه شما تحقيق كنيد تا معلوم شود اعليحضرت كجاست. گفتم: آقا من اطلاع دارم كه ايشان در كلاردشت هستند. آن شب من چون خيلي خسته بودم فقط ساعتی به منزل آمدم كه دوش بگيرم و بلافاصله به نزد دكتور مصدق رفتم. به هر حال پيرو دستور دكتور مصدق با كلاردشت تماس گرفته شد، گفتند: اعليحضرت با هواپيما به رامسر تشريف برده‌اند. با رامسر تماس گرفتيم، گفتند: در اينجا اعليحضرت هواپيماي خود را تعويض کرده و نهميديم به كجا تشريف بردند. اول بار خبرگزاري رويتر اعلام كرد هواپيما به مقصد لندن حرکت کرده و لي يکي دو ساعت بعد خبر را اصلاح کردند. ساعت 2 بعدازظهر بود كه معلوم شد شاه سر از رم درآورده‌اند

واقعيّت اين است كه من تصور مي‌كنم شاه را واداشتند از ايران خارج شود. علت هم اين بود كه من عملاً ديده بودم كه شاه در مواجهه با دكتور مصدق خيلي تحت تأثير ايشان قرار مي‌گيرد. شاه خوب مي‌دانست كه چه قدرتهايي نفت ايران را غارت مي‌كنند ولي نمي‌توانست تحمل كند كه او را به حساب نمي‌آورند. از سوي ديگر شاه فهميده بود كه كار نفت به بن بست كشيده و انگليسيها به هيچ قيمتي اجازه نخواهند داد كه دستشان از نفت ايران کوتاه شود و به اين ترتيب سنگ بناي نهضت بزرگي در خاورميانه ايجاد شود. البته دكتور مصدق در دوران نخست‌وزيري خود همواره در مكاتباتش با دربار، حرمت شاه را نگاه مي‌داشت. به هر حال ديگران كه به ضعف شاه پي برده بودند كاري كردند كه شاه با دكتور مصدق رو به رو نشود و ما هم ديگر به شاه دسترسي نداشتيم

به طوري كه اسناد آمريكا نشان مي‌دهد شاه در فاصله سي تير 1331 تا اواخر مرداد 1332 از نظر انگلستان نسبت به خود اطمينان نداشت. به موجب اين اسناد شاه دائماً از اين موضوع حرف مي‌زده كه انگليسيها سلسله فاجار را برانداختند و پدر او را به جاي فاجاريه نصب و بعد پدرش را هم بركنار كردند و آن زمان اگر مي‌خواستند مي‌توانستند شاه را در مقام خود حفظ كنند. شاه در فاصله 30 تير 31 تا مرداد 32 اصرار داشت بداند نظر انگليسيها نسبت به او چيست؟ اگر مايلند او بماند صريحاً به او بگويند در غير اين صورت بي سروصدا کشور را ترك كند. براساس يکي از همين اسناد در اواخر اديبهشت 1332 شاه نماينده‌اي نزد هندرسون فرستاد. مضمون پيام او اين بود كه اگر سفير آمريكا بتواند دقيقاً اما محرمانه نظر انگلستان را نسبت به او مشخص سازد، به روشن شدن اوضاع و احوال كمك خواهند كرد...

اين مطلب درستي است و انگلستان و آمريكا مي‌خواستند كه شاه را در مقام سلطنت نگاه دارند، كما اينكه ماند، اما با توجه به ضعف شاه در برخورد با حوادث ناگوار و رو دررويي جدي با دكتور مصدق و تکرار نشدن حادثه‌اي مشابه آنچه كه در 30 تير به وجود آمد نظرشان اين بود كه شاه بلافاصله پس از صدور فرمان عزل دكتور مصدق در ايران نبا شد. اين بود كه شاه را روانه خارج از کشور كردند و خودشان ابتكار عمليات رويارويي با دكتور مصدق را در دست گرفتند

سؤال اصلي در مورد نحوه عمل دكتور مصدق در فاصله روزهاي 25 تا 28 مرداد 1332 است كه برخي به ايشان در اين مورد خرده گرفته‌اند. و معتقدند او مي‌توانست مانع از اتفاقات روز 28 مرداد شود. شما كه در آن روزها به دكتور مصدق نزديك بوديد از مشاهدات خود صحبت كنيد

عرض كنم كه روش دكتور مصدق از ابتدا تا آخرين روز نخست‌وزيري‌اش پايندي به نظام سلطنتي مشروطه بود. در همين فاصله 25 تا 28 مرداد چند مطلب وجود دارد كه چون خودم از نزديك شاهد آن بودم و شايد در هيچ منبعي نباشد براي اطلاع عرض مي‌كنم. فردي روزي كه شاه از ايران فرار كرد آقايمان دكتور عباس نفيسي دبیر كل جمعيت شيروخورشيد سرخ و دكتور حسين خطيبي مديرعامل جمعيت يادشده به دفتر دكتور مصدق آمدند. شمس پهلوي خواهر شاه براي دكتور مصدق تلگرافي فرستاده بود و آقايمان را واسطه رساندن اين تلگراف قرار داده بود. البته در آن شرايط كه شاه خاك ايران را ترك کرده بود حساس كردم آقايمان باطناً مايل نيستند حامل اين تلگراف باشند چون مي‌ترسيدند نوعي درد سر براي ايشان در ست شود. در تلگراف شمس پهلوي مطلبي به اين مضمون آمده بود كه مسافرت غيرمترقبه اعليحضرت موجب نگراني شده، خواهش مي‌كنم از نظر رعايت حقوق خصوصي و عمومي تكليف مرا روشن كنيد. دكتور خطيبي هيچ حرفي نمي‌زد ولي دكتور نفيسي به من گفت: آيا شما صلاح مي‌دانيد اين تلگراف را به اطلاع آقاي نخست‌وزير برسانيم؟ من دكتور نفيسي را از زماني كه در

وزارت بهداری معاون بود می‌شناختم و روابط خوبی با اوداشتم چون طی بی‌برجسته و خوشنام بود و برایش احترام زیادی قائل بودم. دکتر خطیبی هم خودش مدتی در دفتر دکتر مصدق بود ضمناً شاعری برجسته و ادیبی شناخته شده بود. به آقایان عرض کردم بالاخره خواهر شاه تلگرافی کرده و شما را واسطه رساندن این تلگراف قرار داده، وظیفه اخلاقی شما این بوده که آن را بیاورید و به عرض دکتر مصدق برسانید. این بود که گفتم: لطفاً تلگراف را مرحمت کنید. دکتر عباس نفیسی تلگراف را به من داد. گفتم همین جا تشریف داشته باشید تا برگردم

تلگراف را نزد آقای دکتر مصدق بردم و به ایشان گفتم: والاحضرت شمس چنین تلگرافی مخابره کرده. دکتر مصدق پس از اطلاع از مضمون آن خطاب به من فرمودند: یک جواب محترمانه تهیه کنید. من گوشی دستم آمد که منظور ایشان چیست. بعد به دکتر مصدق گفتم: آقا حاملین تلگراف آقایان دکتر عباس نفیسی که تا قبل از 30 تیر معاون وزارت بهداری بود و دکتر حسین خطیبی که رئیس دفتران هم بود اینجا حاضرند، اگر اجازه می‌دهید حضورتان بیاورم تا سلامی عرض کنند و پس از صرف چای از حضورتان مرخص شوند. دکتر مصدق گفت: اشکالی ندارد، بگویند بیایند. آقایان که آمدند برای اینکه مطمئن شوند که نخست‌وزیر چه پاسخی به من دادند به دکتر مصدق گفتم: آقا فرمودید چه جوابی تهیه کنم؟ دکتر مصدق گفت: عرض کردم که جواب محترمانه بدهید. من هم به این مضمون جواب را تهیه کردم. تلگراف والاحضرت عز و صلوات بخشید. همان طور که والاحضرت نگران هستند مسافرت غیرمترقبه اعلیحضرت موجب تأثر شد، کلیه حقوق خصوصی و عمومی خاندان سلطنت کماکان محفوظ است و دولت در حفظ قانون اساسی مصر و کوشا خواهد بود امضاء دکتر محمد مصدق. وقتی جواب را به دکتر مصدق دادم به خط خود اضافه کردند اگر اوامری باشد به آقای خازنی ابلاغ بفرمایید تا اقدام کنند، و ما هم این تلگراف را عیناً مخابره کردیم

به این ترتیب آقایان متوجه شدند که تصورشان هیچ و پوچ بوده است. اتفاقاً در همان روز حزب توده هم به خیال اینکه با فرار شاه بهترین فرصت به دست آمده، تظاهرات گسترده‌ای ترتیب داد که همه می‌دانند. اقدامات حزب توده به حدی بود که دکتر مصدق محترمانه به سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی دستور داد علیه توده‌ایها تیراندازی شود تا خیال نکنند حالا که شاه رفته آنان می‌توانند هر غلطی که خواستند انجام دهند. این اولین بار بود که دکتر مصدق دستور تیراندازی صادر کرد و تا آن روز چنین دستوری نداده بود

در آن بحبوحه معدل شیرازی به من تلفن کرد و گفت: اعلیحضرت رفته‌اند و یک عده خیلی نگران هستند. اگر ممکن است وقتی تعیین کنید تا خدمت نخست‌وزیر شرفیاب شوم. گفتم همین امروز بعدازظهر، فلان ساعت تشریف بیاورید. بعد هم به آقای دکتر مصدق یادداشتی دادم و یادآور شدم آقای معدل شیرازی با چند نفر از نویسندگان امروز بعدازظهر به دیدن شما می‌آیند تا در امور مربوط به امنیت کشور با جنابعالی صحبت کنند. دکتر مصدق هم یادداشت را روی میز گذاشت

بعدازظهر که آقایان آمدند من هم در جلسه شرکت داشتم. معدل شیرازی خطاب به دکتر مصدق گفت: فرمان رفتن اعلیحضرت به خارج از کشور به این صورت و بی مقدمه موجب نگرانی شده، بالاخره تکلیف چه می‌شود؟ دکتر مصدق فرمود: هیچی نمی‌شود، من به این قانون اساسی قسم خورده و روی آن هم ایستاده‌ام. اگر شاه از کشور فرار کرده و معلوم نیست چه زمانی برمی‌گردد اجازه نمی‌دهم هیچ کس از این موضوع به نفع خود سوء استفاده کند. این حرفی بود که دکتر مصدق آن روز زد و به نظر من از موقعیتی که داشت به نفع خودش سوء استفاده نکرد. همان طور که عرض کردم دکتر مصدق چون عقیده داشت طبق قانون اساسی شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد و مجلس باید رأی عدم اعتماد بدهد نمی‌توانست مملکت را به حال خودش رها کند

http://www.iichs.org/index.asp?id=271&doc_cat=8

Return to Main Page

History Site of Mirhadi hoseini